

گپ و گفتی با نویسندehای که کتابش با موضوع انقلاب چند جایزه برده است؛

سلفی با خراب‌کار را دوهفته‌ای نوشتم!



رضاشعانی

خبرنگار

روایت صحیح و دقیق از شکل‌گیری انقلاب اسلامی، موضوعی است بسیار مهم که نسل سوم و چهارم انقلاب به آن نیاز دارد. مساله‌ای که رهبر معظم انقلاب نیز همواره بر پرداخت درست آن تاکید دارند. در سال‌های اخیر کتاب‌های خوبی در قالب داستان برای رده سنی کودک و نوجوان به رشته تحریر درآمده است. اکثر این آثار در زمان گذشته (۵۰ سال قبل) داستان را روایت می‌کنند، اما طاهره مشایخ در کتاب «سلفی با خراب‌کار» به وسیله زمان حال انقلاب را با مخاطب آشنا می‌کند.

سلفی با خراب‌کار، داستان درباره پسری است به نام یونس که در بازدید از نمایشگاه عکس‌های انقلاب، با تصویری مواجه می‌شود که شباهت زیادی به یکی از اقوامش دارد. فردی که او در عکس می‌بیند یک ساواکی است که این مساله باعث می‌شود تا یونس برای کشف واقعیت به تکاپو بیفتد.

کسب رتبه سوم بخش رمان کودک و نوجوان در دوازدهمین دوره جشنواره شعر و داستان انقلاب (سال ۹۹) و نامزدی نهایی بخش شعر و داستان کودک و نوجوان در دومین دوره جایزه شهید اندرزگو (سال ۱۴۰۰)، از جمله عناوینی است که سلفی با خراب‌کار در کارنامه دارد. این کتاب سال ۹۹ توسط انتشارات صاد در ۱۹۸ صفحه روانه بازار شد.

❗ چه شد سراغ چنین سوزهای رفتید؛ سوزهای که مربوط به رده سنی نوجوان است؟
هیچ وقت فکر نمی‌کردم که برای نوجوان بنویسم. از سال ۸۲ در دانشگاه تدریس می‌کنم و همیشه با افراد بزرگسال سروکار دارم. در دوره‌های نویسندگی که شرکت کردم، یکی دو کتاب (در این رده سنی) خواندم و علاقه‌مند شدم. اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، الان و در این مقطع با هدف برای رده سنی نوجوان می‌نویسم، اما سه سال پیش که این کار را شروع کردم، نمی‌دانستم برای رده سنی نوجوان می‌نویسم. یکبار به چنین سوزهای به ذهنم رسید و نوشتم و ناخودآگاه در این ورطه افتادم.

❗ ایده داستان از تجربه زیسته خودتان نشأت گرفته یا روند دیگری داشت؟
نه، همین طور به ذهنم رسید. من ساکن گیلان هستم. در اطرافم نوجوانی ندارم. برای همین ایده ناخودآگاه به ذهنم خطور کرد.

❗ شخصیت یا شخصیت‌هایی در این داستان هستند که در زندگی شخصی خود شما وجود داشته باشند؟ مثلاً احساس کردم شخصیت «مامان تاجی» در خارج از داستان هم وجود دارد.

نه، واقعیت بیرونی ندارد. مادر بزرگ‌هایم شبیه مامان تاجی نبودند ولی با حس آنها نوشتم. مادر بزرگ من دو تا خواهر داشت که ما به آنها می‌گفتیم سه تفنگدار. دو خواهر مامان تاجی که در داستان حضور دارند را به نوعی با توجه به شخصیت آنها نوشتم. البته وجود آنها در داستان در حاشیه قرار دارد و خیلی فرعی هستند. آنها از ناخودآگاه من شکل گرفتند.

❗ کار جدیدی که در حال نگارش آن هستید تم و زمینه انقلابی دارد؟
نه، بسترش کروناس‌ت؛ کرونافقط باعث

می‌شود داستان شکل بگیرد و باز هم در فضای گیلان است.

❗ فکرش را می‌کردید کتاب شما در جشنواره شعر و داستان انقلاب حائز رتبه سوم شود؟
بله انتظارش را داشتم.

❗ چرا؟
زمانی که این رمان را می‌نوشتم سه سال پیش بود. آن موقع رمان نوجوان را نخوانده بودم. تردید دارم که رمان آقای شرفی خبوشان با عنوان «موهای تو خانه ماهی‌ها است» را خوانده بودم یا نه. سلفی با خراب‌کار را سه سال پیش نوشتم ولی دو سال قبل برای جشنواره انقلاب فرستادم. وقتی نوشتم و برای جشنواره فرستادم، متوجه شدم که اکثر نویسندگان به چهل، پنجاه سال قبل برگشتند و همه در آن فضا هستند. خیلی کمتر مشاهده کردم که داستانی در فضای امروزی باشد. از آنجاکه کار من یک کار اقلیمی و در فضای امروزی بود، احساس کردم سوزه جدید و خوبی را انتخاب کرده‌ام. در خیلی از جشنواره‌ها اثری ارسال می‌کنم. گاهی اوقات می‌دانم که به مرحله بالاتر نمی‌رسد؛ چون کاملاً واقفم که برای آن اثر چندان کار نکرده یا ایده‌ام زیاد جالب نیست. برای جشنواره خاتم هم که هر دو سال داستانی فرستادم، مطمئن بودم تا یک مرحله بالا می‌رود. در واقع خود نویسنده کاملاً متوجه می‌شود که ایده‌اش با ایده‌های دیگران فرق دارد یا نه.

صبح روز اعلام نتایج جشنواره انقلاب (در سال ۹۹) کارگاه آنلاین برگزار شد. نکته‌ای که داوران حاضر در جلسه بر آن تاکید داشتند این بود که تمایل داشتند سوزها امروزی و جدید باشد. برای همین احساس کردم حتما رتبه‌ای می‌گیرد. آدم به مرور بر اساس آثاری که می‌خواند متوجه می‌شود که ایده‌اش خوب است یا نه.

❗ نگارش سلفی با خراب‌کار چقدر طول کشید؟
تقریباً دو هفته.

❗ درباره روند نوشتنش هم بگویید.
بین امتحانات دانشگاه تا زمانی که کلاس‌ها مجدداً شروع شود دو هفته زمان داشتم. اگر دقیق بگویم ۲۱ روز. تا وقتی کلاس دانشگاه داشتم نمی‌توانستم بنویسم. از طرفی ارسال اثر به جشنواره هم زمان محدودی داشت. من اصلاً طرح نمی‌نویسم و متأسفانه این یکی از ایرادهای کار من است. یک‌دفعه پشت لپ‌تاپ می‌نشینم و شروع می‌کنم به نوشتن و می‌دانم این خیلی اشتباه است. سلفی با خراب‌کار هم بدون طرح جلو رفت. کار را کامل نوشتم اما آن سال برای جشنواره نفرستادم. تابستان یک ماه وقت گذاشتم و بازنویسی کردم. شاکله کار تغییری نکرد، شاید همان ۴۰ هزار کلمه بود که بعداً تبدیل شد به ۵۰ هزار کلمه.



جایگاه کتاب بین خانواده‌های امروزی

کنیم؛ کتاب‌های مان به نحوی رنگ و بو داشته باشد. همین بازخوردی که از نوجوان‌ها برای کتابم گرفتم این طور بیان کردند که کتاب طبیعت را برای ما نشان داد، خوراک دیده شد و دعوا و هیجان داشت. انصافاً خودم قبلاً فکر نمی‌کردم این مسائل به خصوص دعوا، هیجان تولید کند. این یک وجه است که برمی‌گردد به من نویسنده. یک بعد دیگر به معرفی کتاب توسط بلاگرهای کتاب، رسانه‌ها، تلویزیون و پخش کتاب برمی‌گردد که خیلی می‌توانند نقش داشته باشند. ببینید این روزها تلویزیون چقدر کتاب معرفی می‌کند، اگر هم معرفی می‌کند در شبکه‌ای است که مردم عادی آن را کمتر می‌بینند. از این مسائل متوجه می‌شویم که چقدر کتاب برای حکومت و رسانه اهمیت دارد.

از چند نوجوان بازخوردی که گرفتم این طور بود که گفتند؛ ما رمان خارجی می‌خواندیم؛ فکر نمی‌کردیم کتاب‌های ایرانی هم جذابیت داشته باشد. در جواب، کتاب «دروازه مردگان» آقای حمیدرضا شاه‌آبادی و چند کتاب دیگر را معرفی کردم. بعد گفتیم؛ شما به کتاب‌های خارجی عادت کردید. کتاب خوب ایرانی هم داریم.

اما با جذابیت رسانه‌ها؛ مطمئناً کتاب باید آن قدر جذابیت داشته باشد که مخاطب را به سمت خودش بیاورد. گوشی جذابیت دارد، نیازی به فکر هم ندارد. فرد همین‌طور در فضای مجازی می‌چرخد و آن طرفی که در رسانه‌های اجتماعی محتوا تولید می‌کند زنگ است؛ می‌داند چه چیزهایی جذابیت دارد و چه جذابیت‌هایی را باید به کار بگیرد. ما باید از آن جذابیت‌ها استفاده

❗ بازخوردی از مخاطبان نوجوان داشتید؟

متأسفانه کتاب در سطح کلی کم دیده شد. با این که حائز رتبه شد اما در این یک سال جلسه نقدی در استان گیلان برای آن برگزار نشد، البته مهر ماه جلسه نقدی در بندر کیشهر که داستان در آن اتفاق افتاده، توسط یکی از دوستانم، فاطمه‌سادات مدنی، که از فعالان کتابخانه ۲۲ بهمن کیشهر است برگزار شد. وقتی سلفی با خراب‌کار را به دانش‌آموزانش معرفی می‌کند، از این که درباره شهرشان کتابی نوشته شده خیلی ذوق می‌کنند.

وقتی کار را می‌نوشتم به این جنبه قضیه فکر نمی‌کردم که نوجوان به خاطر این که داستان در شهرش اتفاق می‌افتد این قدر خوشحال شود. یکی از بچه‌ها در آن جلسه گفته بود؛ ما همیشه دوست داشتیم تلویزیون شهرمان را نشان دهد.

در پاسخ گفتم؛ باید دلیلی وجود داشته باشد تا شهر شما را نشان دهد. حالا شاید من این دلیل را به وجود آوردم که دیده شود. تقریباً با ۴۰ نفر که کتاب را خواندند و برخورد داشتم، خیلی راضی بودند که شهر و میدان شهرشان را نشان دادم و در داستان آوردم. حتی کتاب را به دوست اصفهانی‌شان هم معرفی کرده بودند و او هم از خواندن کتاب راضی بود. بازخورد بقیه بچه‌ها که از شهرهای دیگر هم کتاب را خوانده بودند خیلی خوب بود. حتی افراد غریبه که پیام فرستادند، ابراز رضایت کردند.

❗ شما از دو کتاب در داستان نام بردید؛ «سال‌های بنفش» اثر آقای ابراهیم حسن بیگی و «لحظه‌های انقلاب» مرحوم محمود گل‌آبداره‌ای. از انتخاب این دو کتاب هدف خاصی داشتید؟

این دو کتاب تقریباً از کتاب‌های شاخص در حوزه انقلاب هستند. یکی از کتاب‌هایی که قبلاً خوانده بودم و از آن تأثیر گرفتم، کتاب سال‌های بنفش بود. صحنه‌ای از این کتاب را برای داستان خودم وام گرفتم. آنجا که مربوط به شکنجه‌ها در زندان ساواک می‌شود، جایی روی دست یک زندانی با سیگار «جاویدشاه» می‌نویسند و من این تکه را در داستانم آوردم. به نوعی شاید شخصیت گیلمراد، امتداد یکی از شخصیت‌های کتاب سال‌های بنفش است.

❗ برای چاپ این اثر با مشکلی هم مواجه شدید؟
نه اصلاً. تابستان سال ۹۹ کتاب را به آقای شرفی خبوشان که در نشر صاد بودند نشان دادم. گفتند می‌خواهیم چاپ کنیم. یک هفته به من فرصت دادند. در این مدت ۱۰ هزار کلمه کم کردم. نویسنده وقتی اثرش را هر بار می‌خواند، یک نگاه جدیدتری به اثر دارد. با این کم‌کردن، شاکله کار عوض نشد، فقط کمی حرفه‌ای‌تر نوشتم و بازنویسی کردم.

❗ به خاطر این جمله‌ای که «شاید این فامیل بیچاره‌تون فقط گذرش از ساواک رد شده و با خراب‌کار عکس سلفی گرفته.» این عنوان را انتخاب کردید؟
چون کار را چند بار بازنویسی کردم، حضور ذهن ندارم اول عنوان کتاب را انتخاب کردم یا بعد از پایان کتاب این کار را کردم. این اولین کار حرفه‌ای من بود و خیلی به آن دقت نکردم؛ الان که دارم کار بعدی را می‌نویسم درباره خیلی چیزها خودآگاه‌تر می‌نویسم.

❗ گفتید کاری در حال نگارش دارید که علت نگارش آن کروناس‌ت؛ اما کرونا در کل داستان در حاشیه قرار دارد. غیر از این، کاری زیر چاپ یا در حال نگارش دارید؟

سال ۹۵ قبل از این که به صورت حرفه‌ای وارد عرصه نویسندگی شوم، یک رمان بزرگسال نوشتم. وقتی به یکی، دو ناشر نشان دادم، قبول کردند که چاپ کنند. ولی حس کردم هنوز زود است. رمان را پس گرفتم و کمی روی آن کار کردم. فعلاً فرصت چندانی برای بازنویسی آن ندارم. از طرفی چون سلفی با خراب‌کار یکی، دو رتبه آورده، کمی ترس دارم که رمان بزرگسالم چاپ شود. غیر از این برای نگارش دو زندگینامه قرارداد بستم. پژوهش هر دوی آنها تمام شده و یکی را تقریباً کامل نوشتم. با این حال کمی وسواس دارم؛ چون وقتی کار چاپ شود، دیگر نمی‌شود اصلاحات انجام داد.